



Afghanistan  
Full Color

# GENESIS

# COLORING BIBLE

EVERY VERSE CHPTS 1 TO 5



SD - AFGHANISTAN



کتاب مقدس رنگ آمیزی شده ( پیدایش )

[www.MrMacBible.com](http://www.MrMacBible.com)

# کتاب مقدس رنگ آمیزی پیدایش (کتاب 1)

هر آیه - فصل 1 تا 5

=====

آیه به آیه کتاب مقدس!

=====

همه‌ی کتاب های ما را به صورت رایگان درین [www.MrMacBible.com](http://www.MrMacBible.com) بدست آورید.

=====

کپی رایت © Mr. Mac Bible, Inc 2017. کلیه حقوق محفوظ است.

نویسنده: Scott McNamara (Mr. Mac)

این تصویر توسط کرستن نیموی و شارلین مای مالونزو انجام شده است  
همه آیات برگرفته شده از کتاب مقدس به زبان دری چاپ سوم ۲۰۱۵ می باشد.

=====

مترجم: ر صفدری

تقدیم به بچه ها و نوه هایم!

بخشها	آیات
در ابتدا...	1:1-19
حالا انسان را می‌سازیم...	1:20-2:3
برهنه بودند ولی احساس شرم نمی‌کردند!	2:4-25
مار	3:1-13
شناخت نیک و بد	3:14-24
قائن و هابیل	4:1-18
فامیل آدم! 😊	4:19-5:32





در ابتدا ...

پیدایش ۱ : ۱ - ۱۹



پیدایش ۱ : ۱

در ابتدا خدا آسمانها و زمین را آفرید.



پیدایش ۱: ۲

زمین خالی و بدون شکل بود، همه جا  
آب بود و تاریکی آنرا پوشانیده بود..




پیدایش ۱: ۲

و روح خدا بر روی آبها حرکت میکرد

خدا فرمود: روشنی بشود و روشنی شد.

پیدایش ۱: ۳





خدا دید که روشنی نیکوست و  
روشنی را از تاریکی جدا کرد.  
خدا روشنی را روز و تاریکی را  
شب نام گذاشت. شب گذشت و صبح  
شد این بود روز اول.


پیدایش ۱: ۴-۵



پیدایش ۱: ۶

خدا فرمود: فضا ساخته شود تا  
آب ها را از یکدیگر جدا کند.





پیدایش ۱: ۷

خدا فضا را ساخت و آبهای زیر فضا  
را از آبهای بالای فضا جدا کرد.

خدا فضا را آسمان نامید. شب گذشت  
و صبح شد. این بود روز دوم.

پیدایش ۱: ۸





پیدایش ۱: ۹

خدا فرمود: آبهای زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکه ظاهر گردد و چنان شد.

خدا خشکه را زمین نامید و آبها را که در  
یک جا جمع شده بودند بحر نام گذاشت.

پیدایش ۱: ۱۰

خدا دید که آنچه انجام شده بود نیکوست.



پیدایش ۱: ۱۱

سپس خدا فرمود: زمین همه نوع نبات  
برویاند. نباتاتی که غلات و حبوبات بیاورند  
و نباتاتی که میوه بار آورند و چنین شد.

پس زمین همه نوع نبات رویانید و خدا  
دید که آنچه بوجود آمده بود نیکوست.

پیدایش ۱: ۱۲








پیدایش ۱: ۱۳

شب گذشت و صبح شد. این بود روز سوم.

A crescent moon in a starry night sky with clouds.

پیدایش ۱: ۱۴

بعد از آن خدا فرمود: اجسام نورانی در آسمان  
بوجود آیند تا روز را از شب جدا کنند و  
روزها، سالها، آیات و زمانها را نشان دهند.

آنها در آسمان بدرخشند تا بر زمین  
روشنی دهند و چنین شد.

پیدایش ۱: ۱۵





پس از آن خدا دو جسم نورانی بزرگتر  
ساخت، یکی آفتاب برای سلطنت در  
روز و یکی مهتاب برای سلطنت در  
شب. همچنین ستارگان را ساخت.

پیدایش ۱: ۱۶







پیدایش ۱: ۱۷

آنها را در آسمان قرار تا بر زمین روشنی دهند.

پیدایش ۱: ۱۸-۱۹

و بر روز و شب سلطنت نمایند و روشنی را  
از تاریکی جدا کنند. خدا دید که نیکوست.  
شب گذشت و صبح شد. این بود روز چهارم



خدا بر روی آبها حرکت میکند.

خداوند درختان میوه را آفرید!





خدا فرمود: اجسام نورانی در آسمان بوجود آیند.



خدا دو جسم نورانی بزرگ ساخت



# حالا انسان را می سازیم پیدایش ۱ : ۲۰ ، ۲ : ۳

پیدایش ۱ : ۲۰

پس از آن خدا فرمود: آنها از انواع حیوانات  
و آسمان پرندگان پر شوند.



پیدایش

پس خدا جانداران بزرگ بحری و همه حیواناتی  
که در آب زندگی می‌کنند و تمام پرندگان آسمان  
را آفرید. خدا دید که آنچه کرده بود نیکوست.





پیدایش ۱: ۲۲-۲۳

و همه آنها را برکت داد و فرمود، بارور و زیاد شوید و آب های بحر را پر سازید و پرندگان در زمین زیاد شوند. شب گذشت و صبح شد. این بود روز پنجم.

بعد از آن خدا فرمود: زمین همه نوع  
حیوانات بوجود آورد، اهلی و وحشی،  
بزرگ و کوچک و چنین شد.

پیدایش ۱: ۲۴

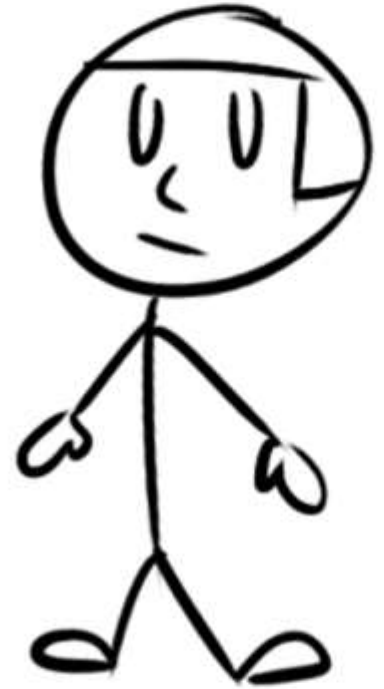






پیدایش ۱ : ۲۵

پس خدا همه آنها را ساخت و دید  
که آنچه انجام داده بود نیکوست.



پیدایش ۱: ۲۶

پس از آن خدا فرمود: حالا انسان را می  
سازیم. آنها به صورت ما و به شکل ما باشند.



پیدایش ۱: ۲۶

و بر ماهیان بحری و پرندگان آسمان و  
همه حیوانات، اهلی و وحشی، بزرگ و  
کوچک و تمام زمین حکومت کنند.

خدا انسان را به صورت خود آفرید.



پیدایش ۱: ۲۷

پس خدا انسان را به صورت خود آفرید. انسان را  
به صورت خدا آفرید. آنها را زن و مرد آفرید.



آنها را برکت داد و فرمود: بارور و زیاد شوید، زمین  
را پر سازید و در آن تسلط نمایید. بر ماهیان و  
پرنندگان و تمام حیوانات روی زمین حکومت کنید.

پیدایش ۱: ۲۸





پیدایش ۱: ۲۹

و خدا گفت: هر نوع گیاهی را که غلات و  
حبوبات بیاورد و هر نوع درخت را که میوه  
بیاورد به شما داده ام تا برای شما خوراک باشد.





پیدایش ۱: ۳۰

اما هر نوع علف سبز را برای خوراک تمام حیوانات و پرندگان آماده کرده ام. و چنین شد.



پیدایش ۱: ۳۱

آنگاه خدا کار های آفرینش را ملاحظه کرد  
و همه را از هر جهت عالی یافت. شب  
گذشت و صبح شد، این بود روز ششم.





پیدایش ۲: ۱

به این ترتیب تمام آسمانها و زمین کامل گردید.


در روز هفتم خدا همه‌ی کار آفرینش  
را تمام کرد و از آن دست کشید.

پیدایش ۲: ۲

کتاب پیدایش  
را مطالعه  
نمایید





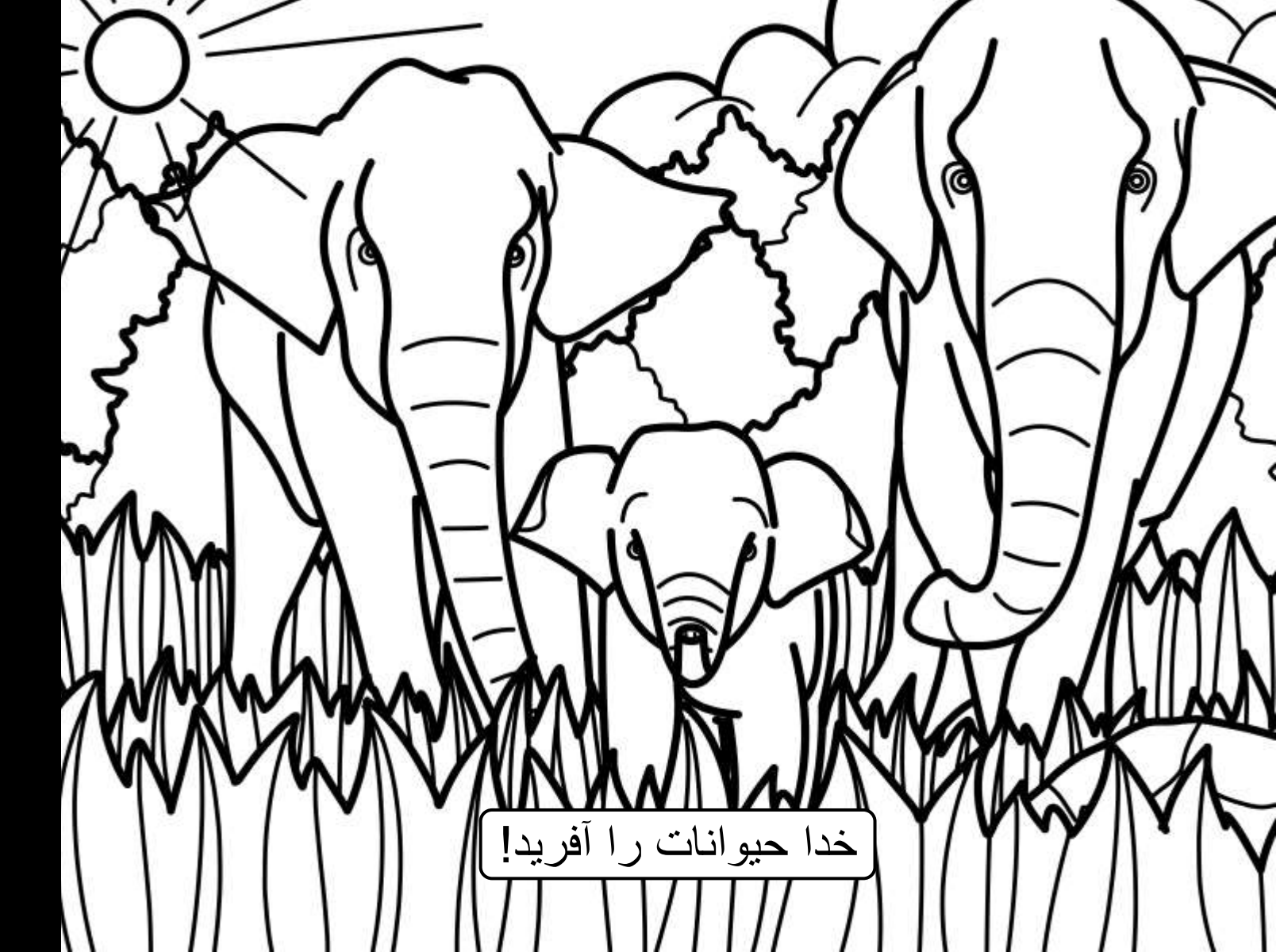
An illustration of a bear and a tiger in a jungle. The bear is on the left, with its mouth open, showing its tongue and teeth. The tiger is on the right, also with its mouth open, showing its tongue and teeth. They are surrounded by green foliage and pink flowers. The background is a mix of brown and orange tones.

او روز هفتم را مبارک خواند و آنرا برای  
خود اختصاص داد، زیرا در آن روز همه‌ی  
کار آفرینش را تمام کرد و از آن دست کشید.

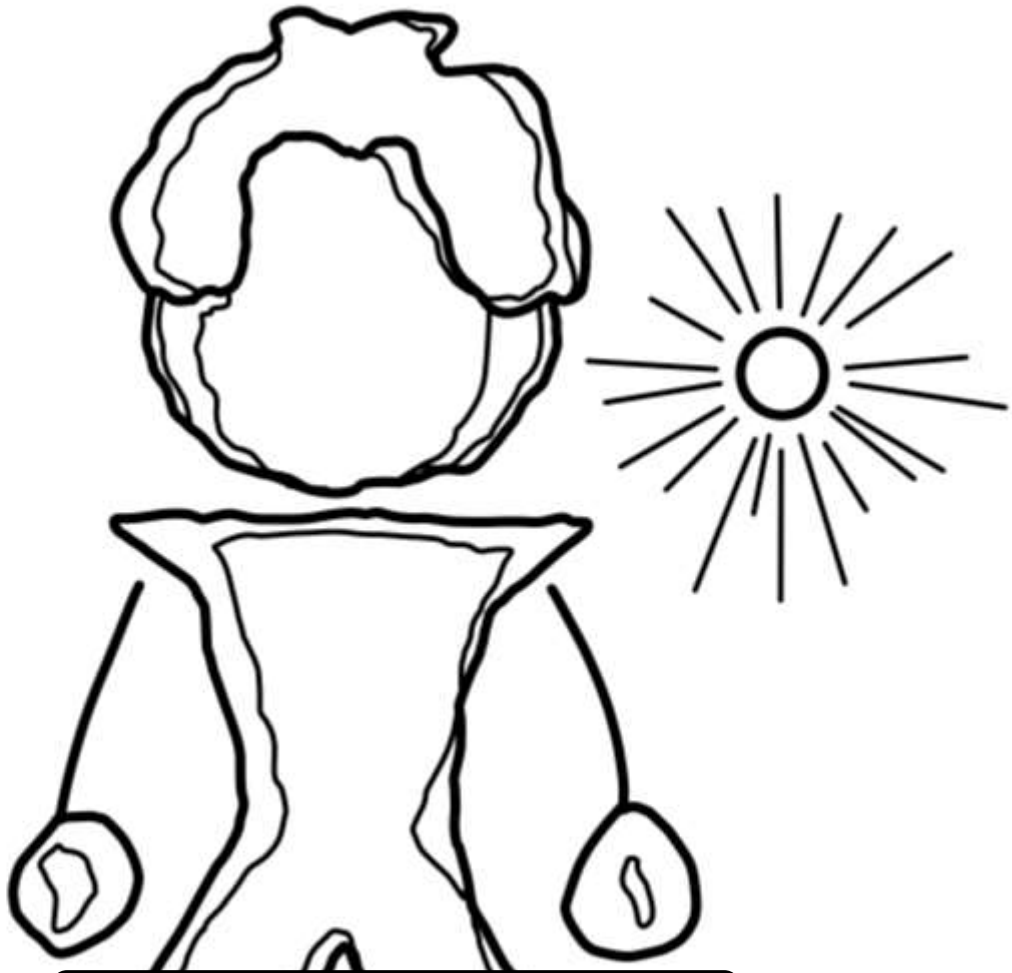
پیدایش ۲: ۳

خدا موجودات بحری را آفرید!





خدا حیوانات را آفرید!

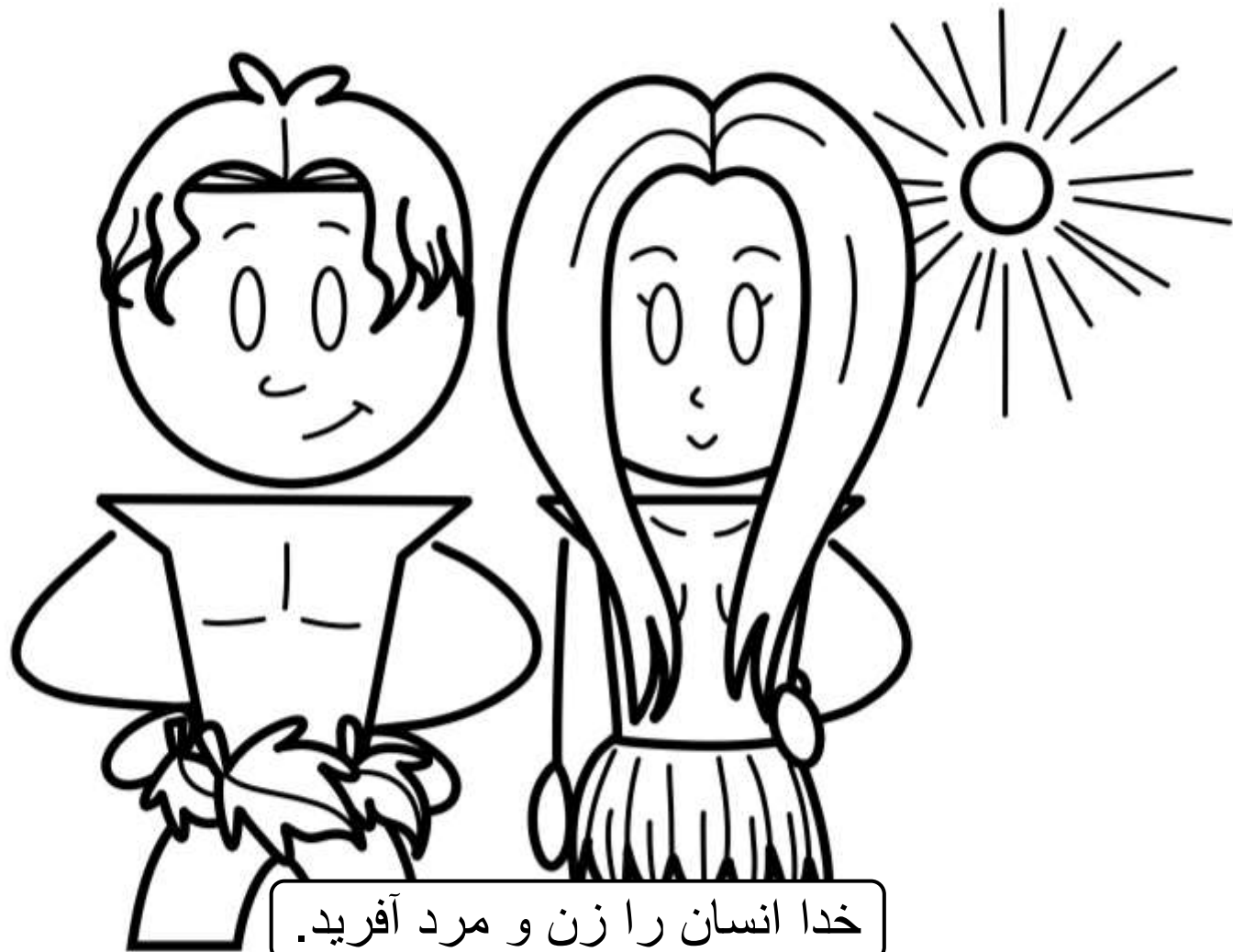


خدا آدم را از خاک زمین آفرید





خدا انسان را به صورت خود آفرید.



خدا انسان را زن و مرد آفرید.



خدا درخت مخصوص را در باغ عدن قرار داد.



خدا فرمود: از آن درخت نخورید.



خدا برای حیوانات علف سبز را خوراک قرار داد.



برهنه بودند ولی احساس شرم نداشتند

پیدایش ۲: ۴ - ۲۵



پیدایش ۲: ۴

این چگونگی آفرینش آسمانها و زمین است.  
وقت خداوند، خدا آسمانها و زمین را ساخت.

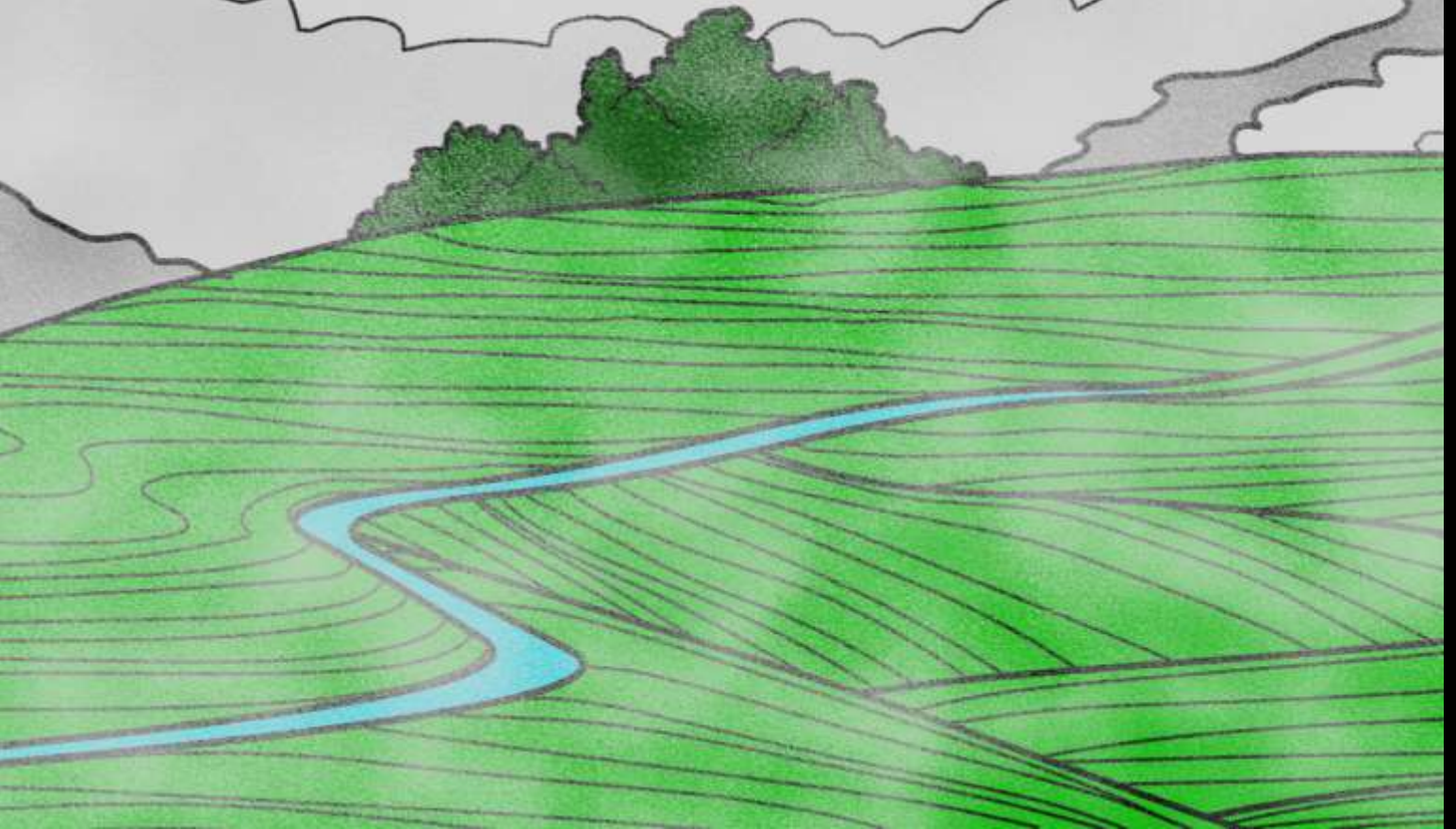
هیچ گیاه یا علف سبز در روی زمین نبود،  
زیرا خداوند هنوز باران در زمین نبارانیده  
بود و کسی نبود که در زمین زراعت کند.

پیدایش ۲: ۵



اما آب از زیر زمین بالا می  
آمد و زمین را سیراب میکرد.

بیدایش ۲: ۶





پس از آن خداوند، خدا مقدار خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت و در بینی او روح حیات دمید.

پیدایش ۲: ۷








پیدایش ۲: ۷

و او یک موجود زنده گردید.



پیدایش ۲ : ۸

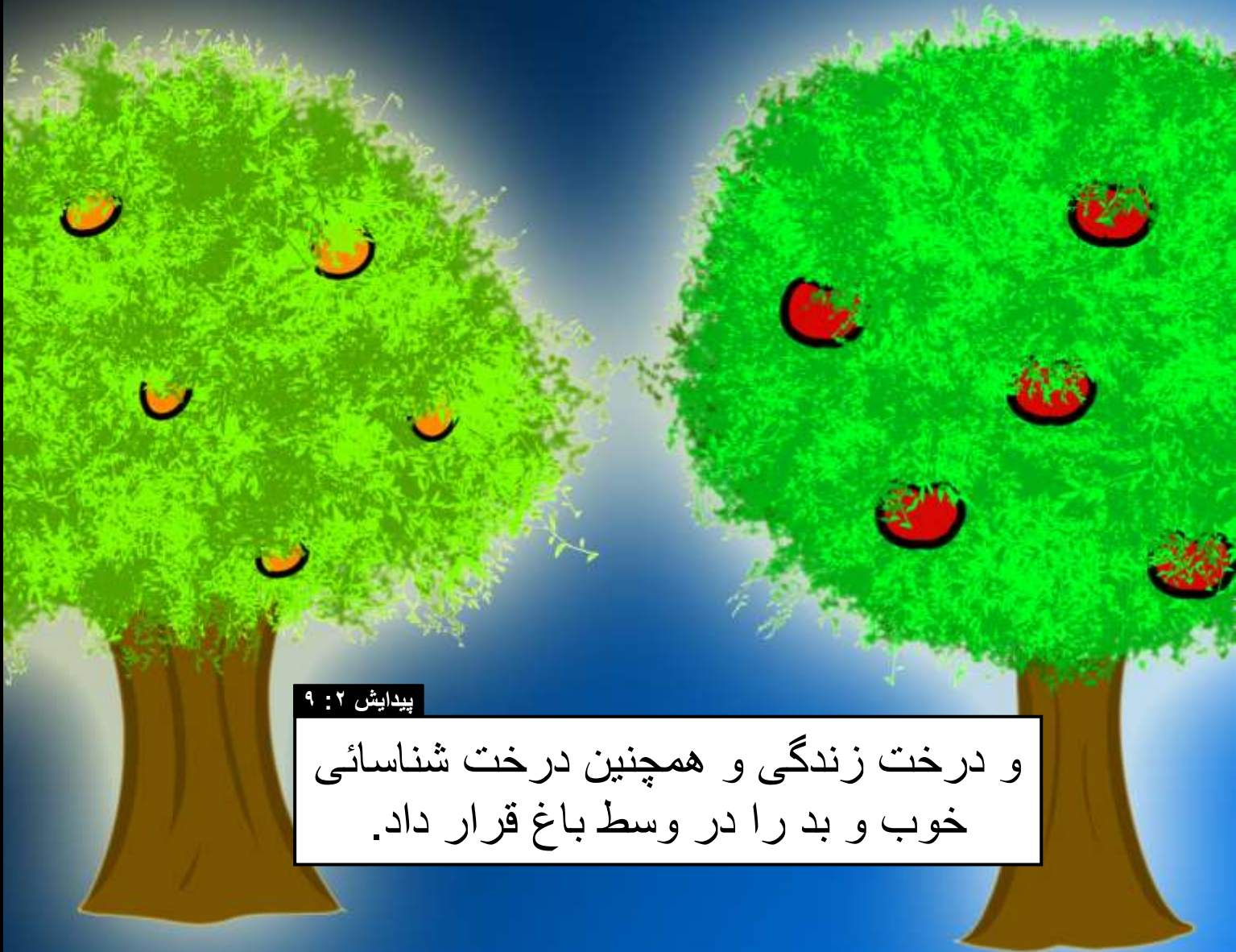
خداوند، خدا باغی در عدن که بطرف  
مشرق است درست کرد و آدم را که  
ساخته بود در آنجا جا داد.





پیدایش ۲: ۹

خداوند همه نوع درختان زیبا و میوه دار را در آن باغ رویانید.



پیدایش ۲ : ۹

و درخت زندگی و همچنین درخت شناسائی  
خوب و بد را در وسط باغ قرار داد.





پیدایش ۲: ۱۰

دریائی از عدن می گذشت و باغ را سیراب می کرد  
و از آنجا به چهار دریای دیگر تقسیم می شد.

دریای اول پیشون است که سرزمین حویله را دور می زند. (در این سرزمین طلای خالص و عطر گران قیمت و سنگ عقیق وجود دارد.)

پیدایش ۲: ۱۱-۱۲



پیدایش ۲: ۱۳

دریای دوم جیحون است که  
سرزمین کوش را دور می زند.





پیدایش ۲: ۱۴

دریای سوم دجله است که از شرق آشور  
می‌گذرد، و دریای چهارم فرات است.





پیدایش ۲: ۱۵

سپس خداوند، خدا آدم را در باغ عدن جا داد تا  
در آن زراعت کند و از آن نگهداری نماید



پیدایش ۲: ۱۶-۱۷

خداوند به آدم فرمود: «اجازه داری از میوه تمام درختان باغ بخوری. اما هرگز از میوه درخت شناسائی خوب و بد نخوری، زیرا اگر از آن بخوری در همان روز می میری.»



پیدایش ۲: ۱۸

خداوند، خدا فرمود: «خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. بهتر است که یک همدم مناسب برای او بسازم تا به او کمک کند.»



پس خداوند تمام حیوانات و پرندگان را از خاک زمین ساخت و پیش آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آن ها خواهد گذاشت.

بیدایش ۲: ۱۹







پیدایش ۲: ۱۹

و هر نامی که آدم بر آن ها  
گذاشت همان نام آن ها شد.

بنابرین آدم تمام پرندگان و  
حیوانات را نام گذاری کرد،

پیدایش ۲: ۲۰





ولی هیچ یک از آن ها همدم مناسبی  
برای آدم نبود که بتواند به او کمک کند.

پیدایش ۲: ۲۰





پیدایش ۲: ۲۱


پس خداوند، خدا آدم را به خواب عمیقی  
فرو برد و وقتی او در خواب بود یکی از  
قبرغه هایش را گرفت و جای آنرا بهم پیوست.





پیدایش ۲ : ۲۲

سپس از آن قبرغه زن را  
ساخت و او را پیش آدم آورد.



آدم گفت:

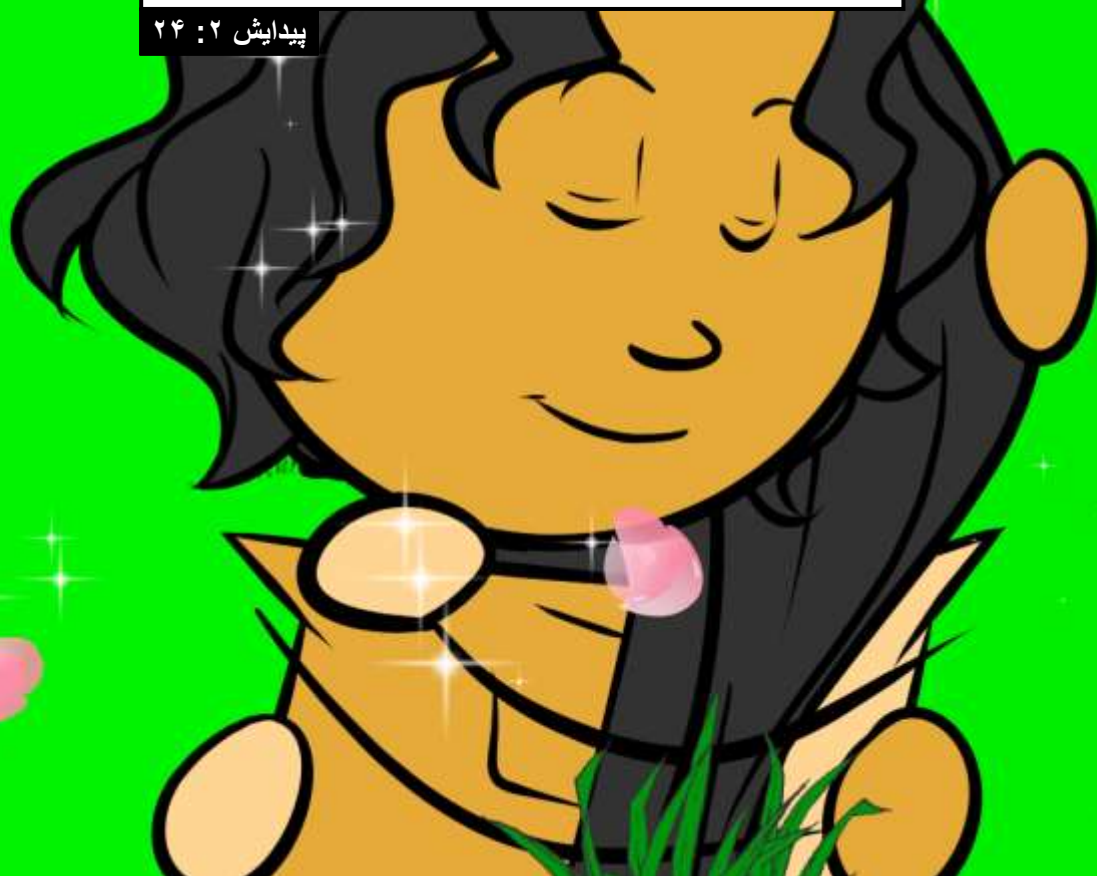
«این مثل خود من است.»

استخوان از استخوان هایم و قسمتی از بدنم.  
نام او زن است، زیرا از انسان گرفته شد.»

پیدایش ۲: ۲۳

به همین دلیل مرد پدر و مادر خود  
را ترک نموده با زن خود زندگی  
می کند و هر دو یک تن می شوند.

پیدایش ۲: ۲۴



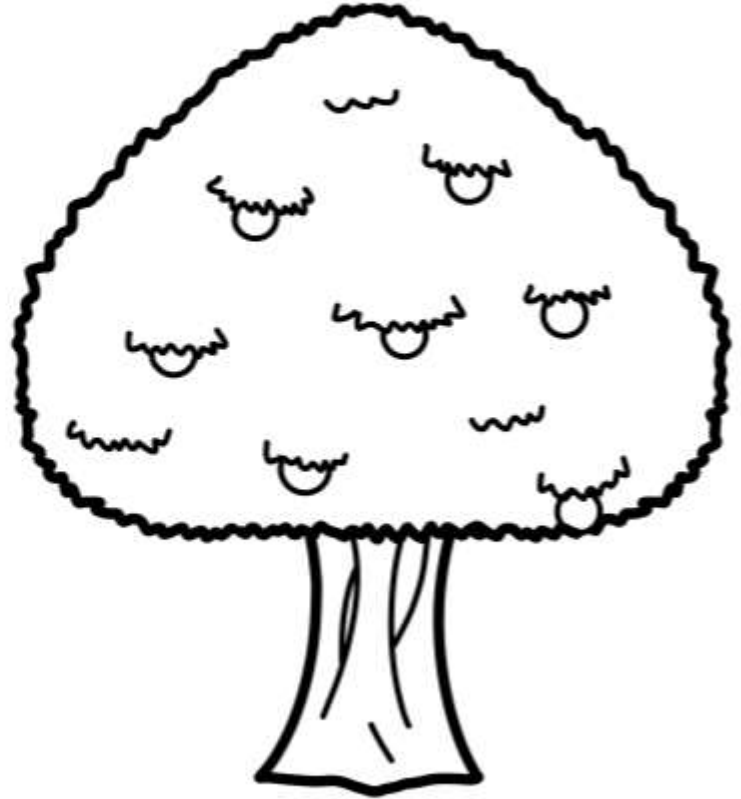
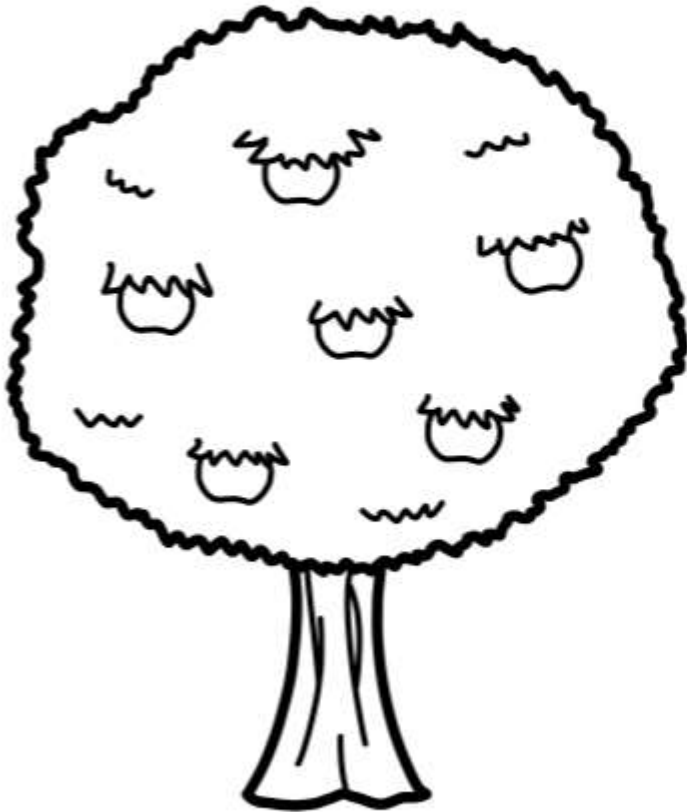
آدم و زنش هر دو برهنه بودند،  
ولی احساس خجالت نمی کردند.

پیدایش ۲: ۲۵





درخت شناخت نیک و بد و درخت حیات!



درخت مخصوص را در  
وسط باغ عدن قرار داده بود.



خدا به آدم فرمود: از درخت  
شناخت نیک و بد نخورید.



آدم تمام حیوانات را نام گذاری کرد.





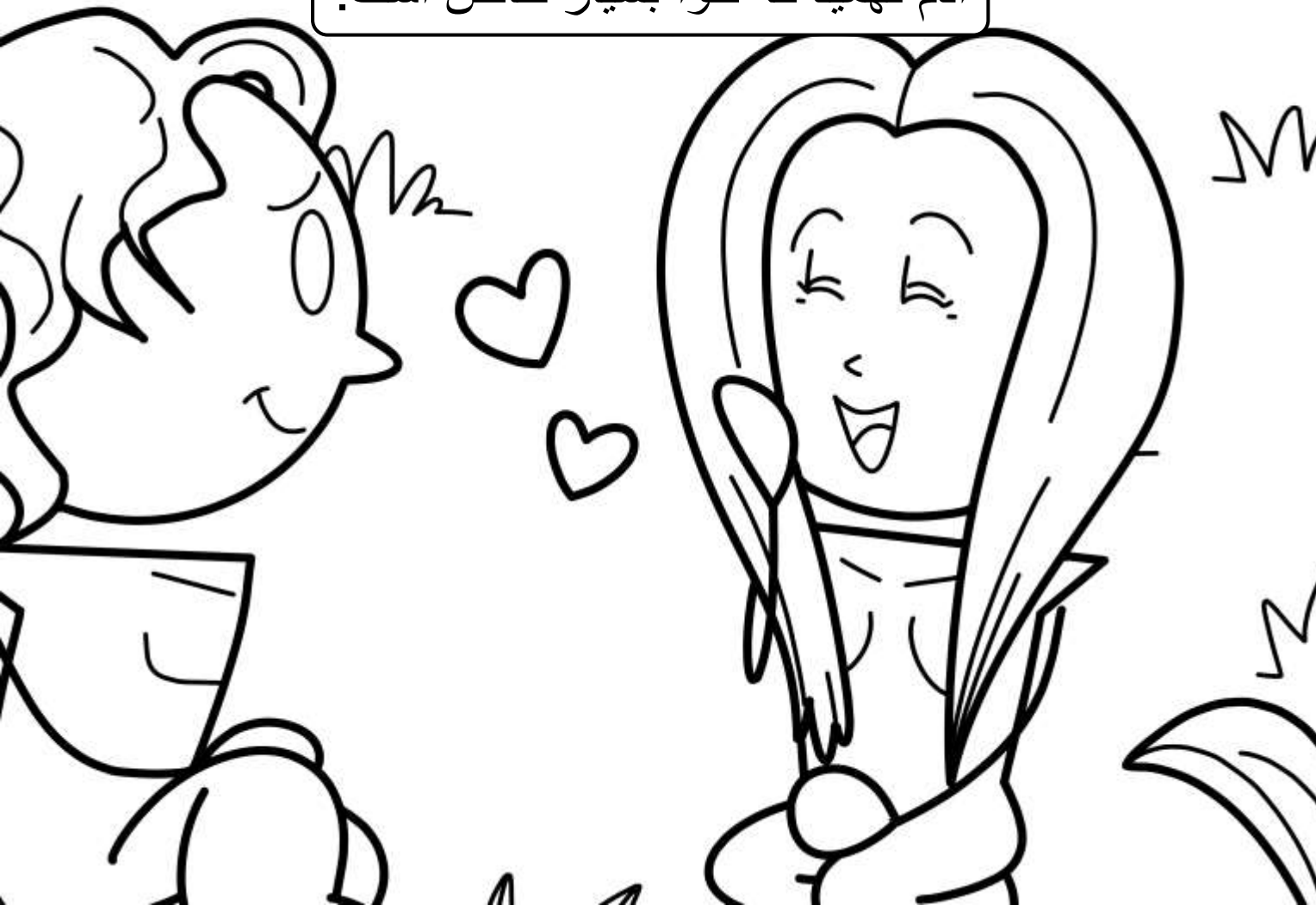
اما آدم تنها بود، تا زمانیکه...



خدا زن را آفرید و  
او را نزد آدم آورد.



آدم فهمید که حوا بسیار خاص است.



آدم و حوا همدیگر را دوست داشتند.






مار

پیدایش ۳: ۱-۱۳

شیطان

پیدایش ۳: ۱

مار، از تمام حیواناتی که خداوند، خدا ساخته بود زیرکتر بود. او از زن پرسید.

A cartoon illustration featuring a green snake with red eyes and a human face with a shocked expression. The snake is on the left, coiled around a brown tree trunk. The human face is on the right, with wide, white eyes and a slightly open mouth. A white text box with a black border is positioned in the upper right quadrant, containing Persian text. The background is a blurred green and blue, suggesting an outdoor setting.

«آیا واقعاً خدا به شما گفته است  
که از همه درختان باغ نخورید؟»

پیدایش ۳: ۱

زن جواب داد: «ما اجازه داریم از میوه تمام درختان باغ بخوریم . بغیر از میوه درختی که در وسط باغ است . خدا به ما گفته است از میوه آن درخت نخورید و حتی به آن دست نزنید، مبادا بمیرید.»

پیدایش ۳: ۲-۳





مار جواب داد: «این درست نیست. شما نمی‌میرید. خدا این را گفت، زیرا می‌داند وقتی از آن بخورید شما هم مثل خدا می‌شوید و می‌دانید چه چیز خوب و چه چیز بد است.»

پیدایش ۳: ۴-۵





زن نگاه کرد و دید آن درخت بسیار زیبا و  
میوه آن برای خوردن گوارا است. همچنین  
فکر کرد چقدر خوب است که دانا بشود.

پیدایش ۳: ۶





پیدایش ۳: ۶

بنابراین، از میوه آن درخت گرفت و خورد.  
همچنین به شوهر خود داد و او هم خورد.



پیدایش ۳: ۷

همینکه آنرا خوردند به آن ها دانشی  
داده شد و فهمیدند که برهنه هستند.





پدایش ۳ : ۷

پس برگهای درخت انجیر را بهم  
دوخته خود را با آن پوشانیدند.



عصر آن روز شنیدند خداوند، خدا در باغ راه می رود، پس خود را پشت درختها پنهان کردند.

پیدایش ۳ : ۸



اما خداوند، خدا آدم را صدا  
کرد و فرمود: «کجا هستی؟»

پیدایش ۳: ۹







پیدایش ۳: ۱۰

آدم جواب داد: «چون صدای تو را در باغ شنیدم ترسیدم و پنهان شدم، زیرا برهنه هستم.»

خدا پرسید: «چه کسی به تو گفت که  
برهنه هستی؟ آیا از میوه درختی که به تو  
گفتم نباید از آن بخوری، خوردی؟»

پیدایش ۳: ۱۱







پیدایش ۳: ۱۲

آدم گفت: «این زنی که تو او را همدم من کردی، آن میوه را به من داد و من خوردم.»



پیدایش ۳: ۱۳

خداوند، خدا از زن پرسید:  
«چرا این کار را کردی؟»





پیدایش ۳: ۱۳

زن جواب داد: «مار مرا  
فریب داد که از آن بخورم.»

مار و شيطان





شیطان برای آدم و حوا برنامه پلید داشت.



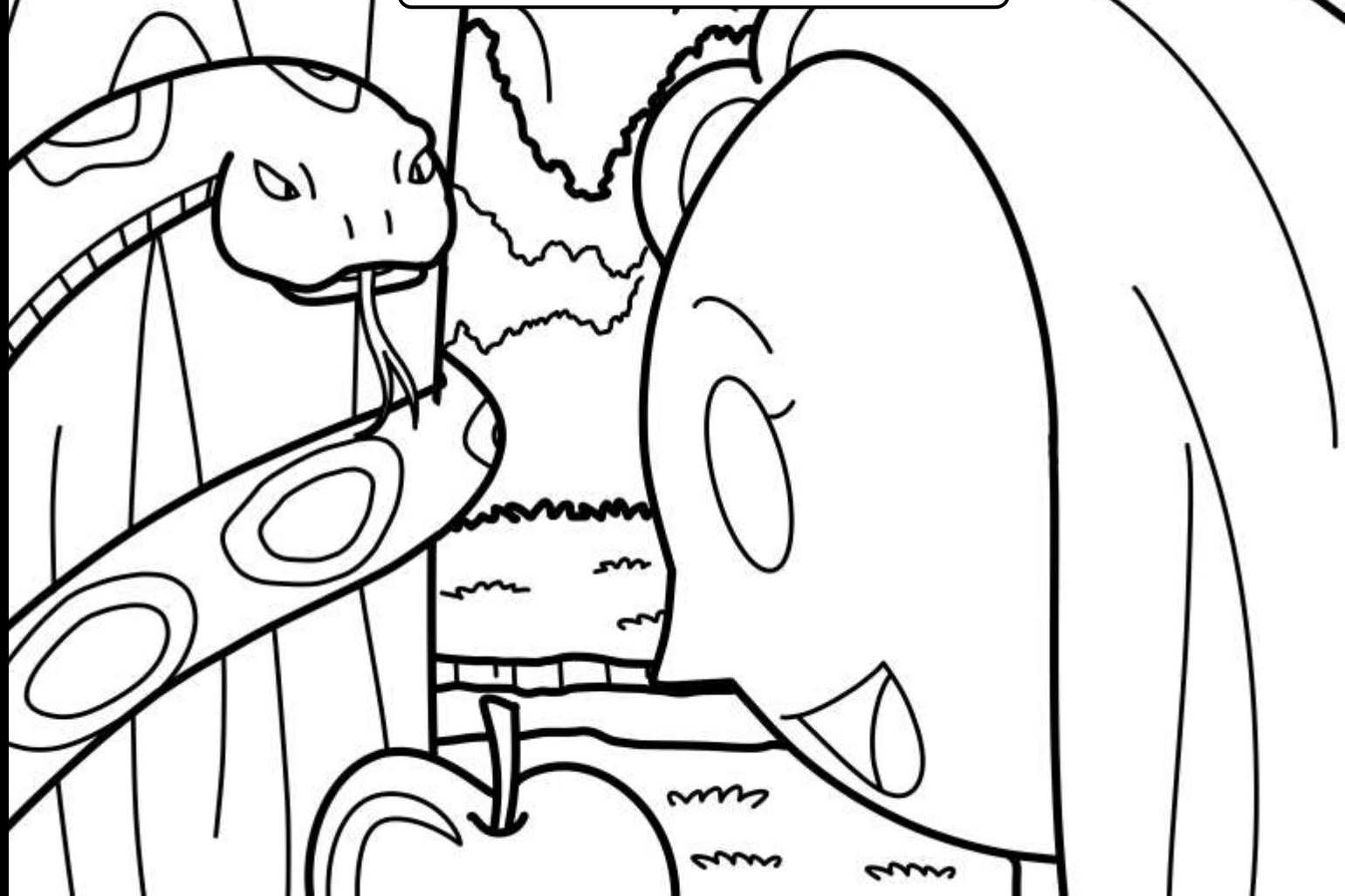
شیطان میخواست که حوا نسبت به خدا شک کند.



شیطان پرسید: آیا واقعاً خدا به شما گفته است؟



حوا میوه ممنوعه را میخواست.



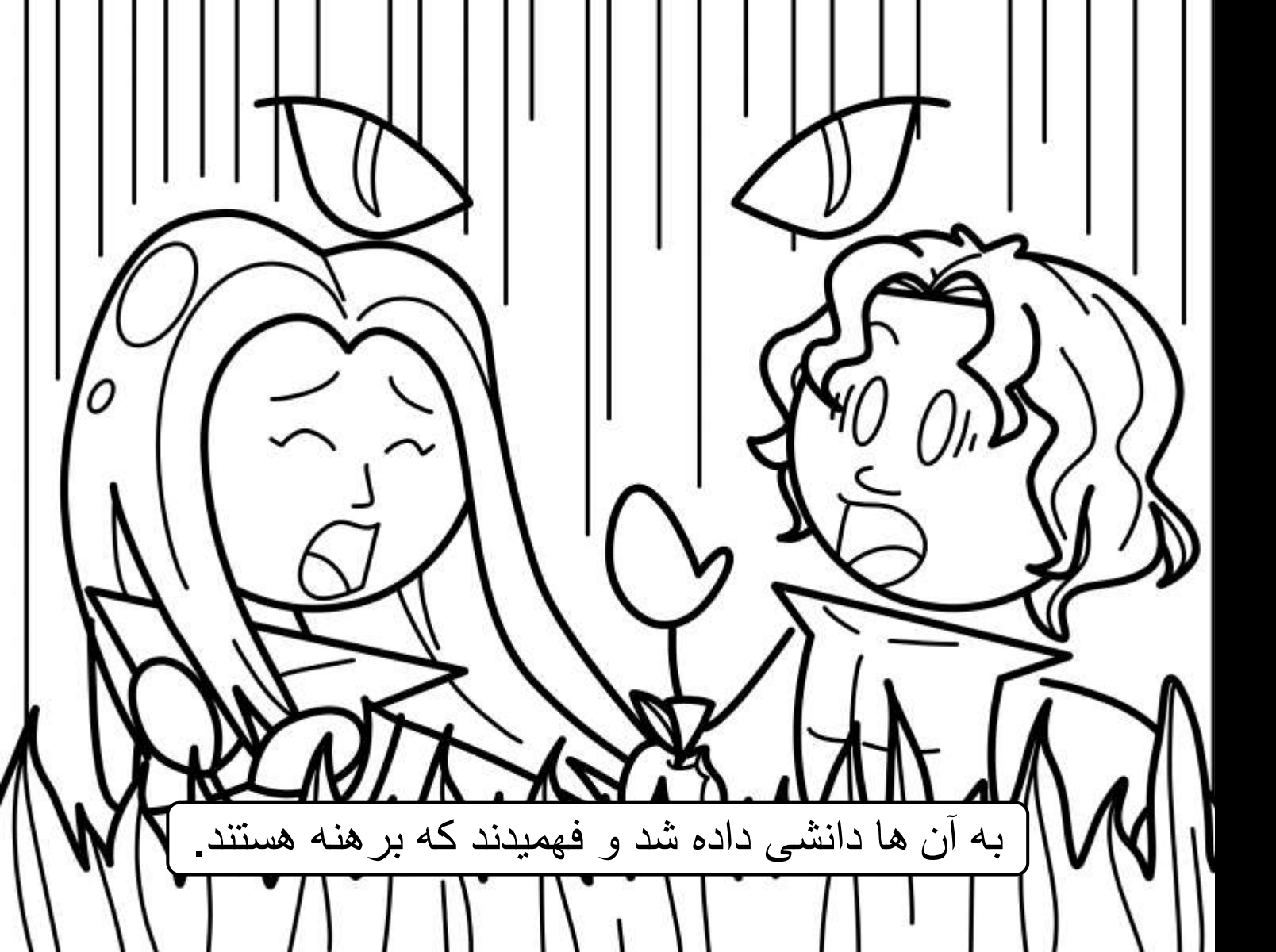




حوا از میوه ممنوعه خورد.

همچنین به شوهر خود داد و او هم خورد.





به آن ها دانشی داده شد و فهمیدند که برهنه هستند.

پس برگهای درخت انجیر را بهم  
دوخته خود را با آن پوشانیدند.





آدم و حوا فرار کرده و پنهان شدند.



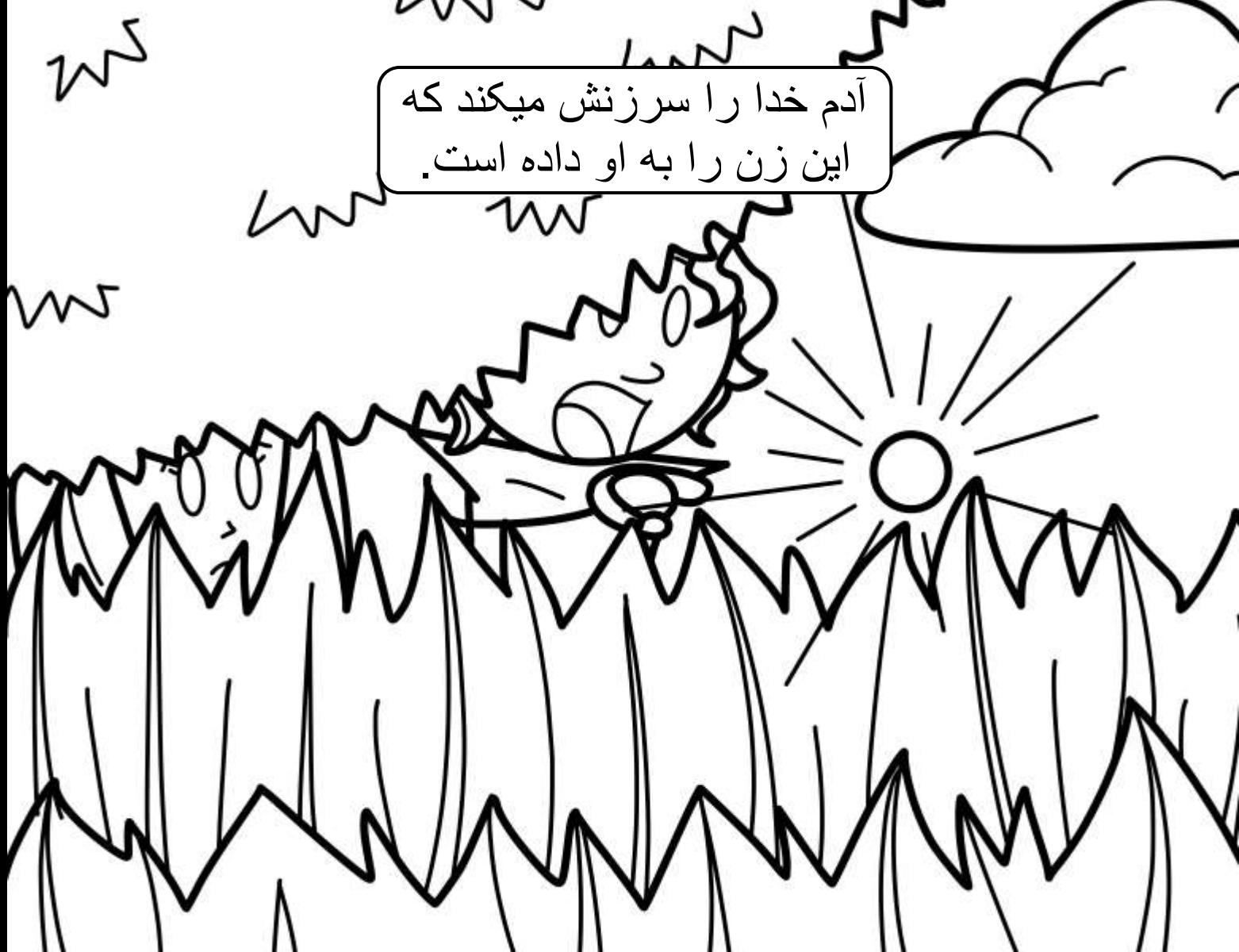
عصر آن روز شنیدند خداوند،  
خدا در باغ راه می رود،



خدا آدم را صدا کرد و فرمود: «کجا هستی؟»



آدم خدا را سرزنش میکند که  
این زن را به او داده است.





حوا برای انتخاب خود مار را مقصر میداند.



# شناخت نیک و بد

پیدایش ۳: ۱۴ - ۲۴

پیدایش ۳: ۱۴

سپس خداوند، خدا به مار فرمود: «چون این کار را کردی، از همه حیوانات ملعونتر هستی.

بر روی شکمت راه می روی و در  
تمام مدت عمرت خاک می خوری.

پیدایش ۳: ۱۴







در بین تو و زن دشمنی می اندازم.

شیطان

پیدایش ۳: ۱۵

نسل تو و نسل وی همیشه دشمن هم  
می باشند. او سر تو را می شکند و تو  
گری پای او را می گزی.»



به زن فرمود: «درد و زحمت تو را در ایام  
حاملگی و در وقت زائیدن بسیار زیاد می کنم.

پیدایش ۳: ۱۶



تو به عشق شوهرت محتاج می باشی  
و اختیار تو به دست او می باشد.»

پیدایش ۳: ۱۶



به آدم فرمود: «تو به حرف زنت گوش دادی و از درختی که به تو گفته بودم نخوری، خوردی. به خاطر این کار تو، زمین لعنت شد و تو باید در تمام مدت زندگی با سختی کار کنی تا از زمین خوراک به دست بیاوری.

پیدایش ۳: ۱۷





زمین خار و علف های هرزه می رویند  
و تو نباتات صحرا را می خوری.

پیدایش ۳ : ۱۸





با زحمت و عرق پیشانی از زمین خوراک  
به دست می آوری، تا روزی که به خاک، یعنی  
خاکی که از آن به وجود آمده ای، برگردی. تو از  
خاک هستی و دوباره خاک می شوی.»

پدایش ۳ : ۱۹





پیدایش ۳: ۲۰

آدم اسم زن خود را حوا گذاشت  
چون او مادر تمام انسانها است.



خداوند، خدا از پوست حیوانات برای آدم  
و زنش لباس تهیه کرد و به آن ها پوشانید.

پیدایش ۳: ۲۱





پیدایش ۳: ۲۲

پس خداوند، خدا فرمود: «حالا آدم مثل ما شده و می داند چه چیز خوب و چه چیز بد است. مبادا از درخت حیات نیز بخورد و برای همیشه زنده بماند.»





پیدایش ۳: ۲۳

بنابراین، خداوند، خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا در روی زمین، که از آن بوجود آمده بود، به کار زراعت مشغول شود.

خداوند آدم را از باغ عدن بیرون کرد و نگهبانانی  
در طرف شرق باغ عدن گماشت و شمشیر آتشی  
را که به هر طرف می چرخید در آنجا قرار داد تا  
کسی نتواند به درخت زندگی نزدیک شود.

پیدایش ۳: ۲۴





خداوند به مار ( شیطان ) میگوید، یک روز توسط نسل زن نابود خواهی شد.

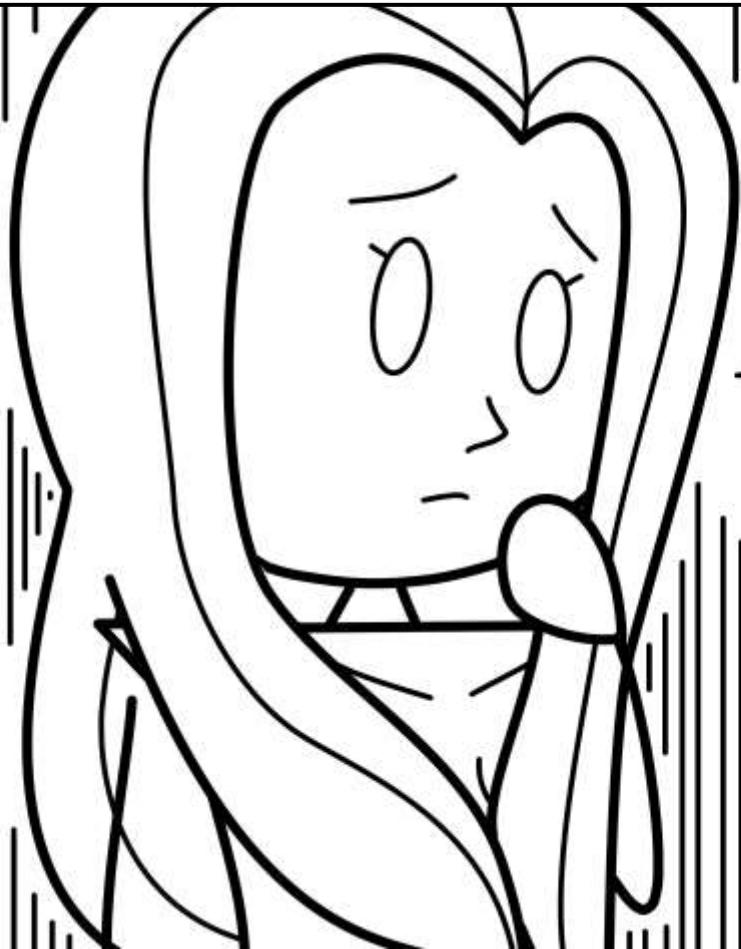


شیطان وعده خدا را می شنود  
که یک روز نابود خواهد شد.





به زن فرمود: «درد و زحمت تو را در ایام  
حاملگی و در وقت زائیدن بسیار زیاد می‌کنم.



خدا به آدم فرمود: با زحمت و عرق پیشانی  
از زمین خوراک به دست می آوری.





آدم و حوا در مشکلات بزرگ افتاده بودند،  
اما هنوز همدیگر را دوست داشتند.

خدا از پوست حیوانات برای آدم و زنش  
لباس تهیه کرد و به آن ها پوشانید.






خدا آدم و حوا را از باغ عدن بیرون کرد.



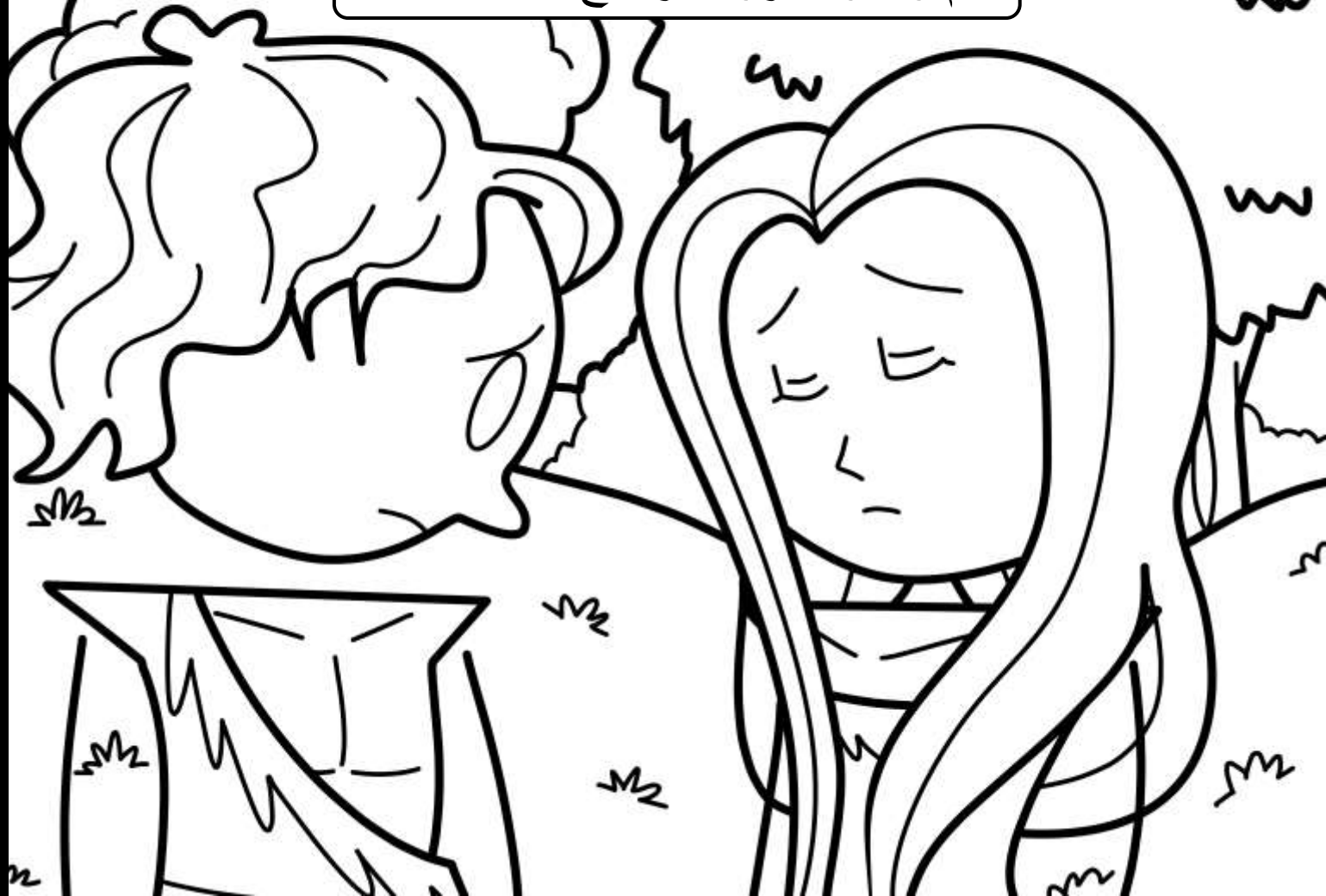
تا آدم و حوا نتوانند از درخت  
حیات برای همیشه بخورند.





نگهبانانی در طرف شرق باغ عدن گماشت و شمشیر  
آتشینی را که به هر طرف می چرخید در آنجا قرار  
داد تا کسی نتواند به درخت زندگی نزدیک شود.

آدم و حوا بیرون از باغ عدن هستند.





# قائن و هابیل

پیدایش ۴: ۱ - ۱۸



پیدایش ۴: ۱

پس از آن آدم با زن خود، حوا، همبستر شد و او حامله شده پسری به دنیا آورد. حوا گفت: «خداوند پسری به من بخشیده است.» بنابراین، اسم او را قائن گذاشت.



پیدایش ۴: ۲


حوا بار دیگر حامله شد و پسری به  
دنیا آورد و اسم او را هابیل گذاشت.



# هابيل چوپان و قائن دهقان شد.

پيدايش ۶: ۲





پس از مدتی قائن مقداری از محصول زمین  
خود را به عنوان هدیه پیش خدا آورد.

پیدایش ۴: ۴

هابیل هم اولین بره گله خود را آورد و قربانی کرد و  
بهترین قسمت آنرا به عنوان هدیه به خدا تقدیم نمود.





پیدایش ۴: ۴

خداوند از هابیل و هدیه او راضی گشت،



پیدایش: ۴-۵

اما قائن و هدیة او را قبول نکرد. قائن از این خاطر قهر شد و سر خود را به زیر انداخت.





پیدایش ۴: ۶

خداوند به قائن فرمود: «چرا قهر  
شدی و سر خود را به زیر انداختی؟»



پیدايش ۴ : ۷

اگر رفتار تو خوب باشد قربانی تو قبول می شود.  
ولی اگر خوب نباشد، گناه بر در، در کمین تو است





پیدایش ۴ : ۷

و می خواهد بر تو غالب گردد.  
اما تو باید او را مغلوب کنی.»



پیدایش ۴ : ۸

بعد، قائن به برادر خود هابیل  
گفت: «بیا باهم به مزرعه برویم.»



و وقتی در مزرعه بودند، قائن به  
برادر خود حمله کرد و او را کشت.

Gen 4:8





پیدایش ۴: ۹

خداوند از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟» او  
جواب داد: «نمی دانم. مگر من نگهبان برادرم هستم؟»



خداوند فرمود: «چه کار کرده ای؟ خون برادرت  
از زمین برای انتقام پیش من فریاد می کند.

پیدایش ۴: ۱۰





پیدایش ۴: ۱۱

حالا تو در روی زمین، ملعون شده ای و زمین دهان خود را باز کرده تا خون برادرت را از دست تو بنوشد.



پیدایش ۴: ۱۲

وقتی زراعت کنی زمین دیگر برای تو محصول نمی آورد  
و تو در روی زمین پریشان و آواره می شوی.»





پیدایش ۴ : ۱۳

قائن به خداوند عرض کرد: «مجازات من  
زیادتر از آن است که بتوانم آنرا تحمل کنم.»





پیدایش ۴: ۱۴

تو مرا از کار زمین و از حضور خود بیرون  
رانده ای. من در جهان آواره و پریشان می شوم  
و هر که مرا پیدا کند، مرا می کشد.»

خداوند فرمود: «نی، اگر کسی تو را بکشد، هفت برابر  
از او انتقام گرفته می شود.» سپس خداوند یک نشانی  
بر قائن گذاشت تا هر که او را ببیند، او را نکشد.

پیدایش ۴: ۱۵





قائن از حضور خدا رفت و در جایی بنام نُود (یعنی سرگردانی) که در شرق عدن است ساکن شد.

پیدایش ۴: ۱۶





پیدایش ۴: ۱۷

قائن و زانش دارای پسری شدند و اسم او را خنوخ گذاشتند. قائن شهری بنا کرد و آنرا بنام پسر خود، خنوخ، نام گذاری کرد.

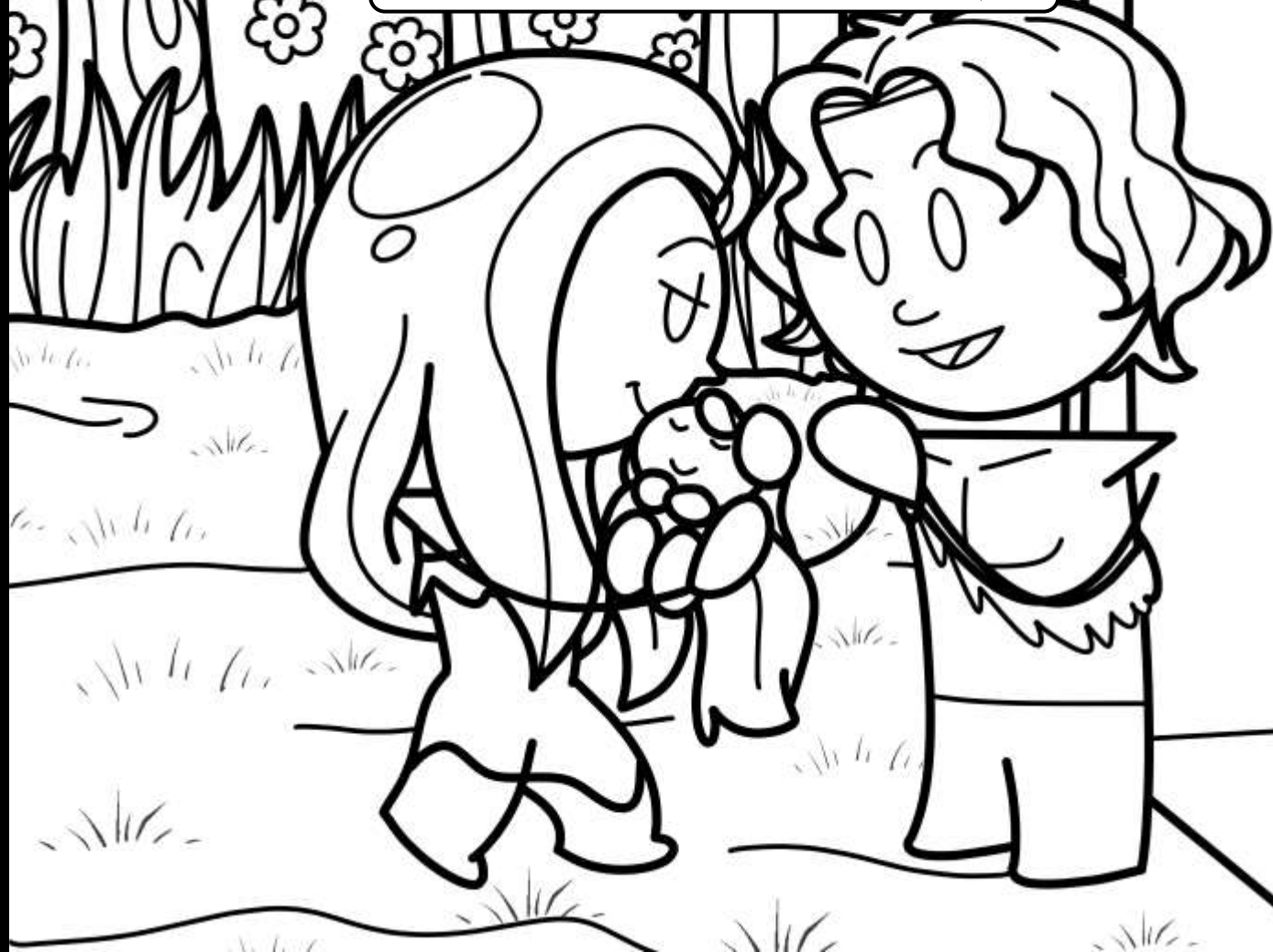


خنوخ صاحب پسری شد و اسم او را عیراد گذاشت.

Gen 4:18

عیراد پدر مَحُوْیائیل بود. مَحُوْیائیل دارای پسری شد که اسم او را مَتوْشائیل گذاشت. مَتوْشائیل پدر لَمَک بود.

آدم و حوا صاحب فرزند پسر شد.



هابیل چوپان و قائن دهقان شد.



قائن و هابيل هديه خود را به خدا تقديم نمود.





خداوند از هابیل و هدیه او راضی  
گشت، اما قائن و هدیه او را قبول نکرد.



قائن بر خدا خشمگین بود و نسبت  
به برادر خود هابیل حسادت کرد.



خدا قائن را اخطار داده میگوید، گناه بر در،  
در کمین تو است و می خواهد بر تو غالب گردد

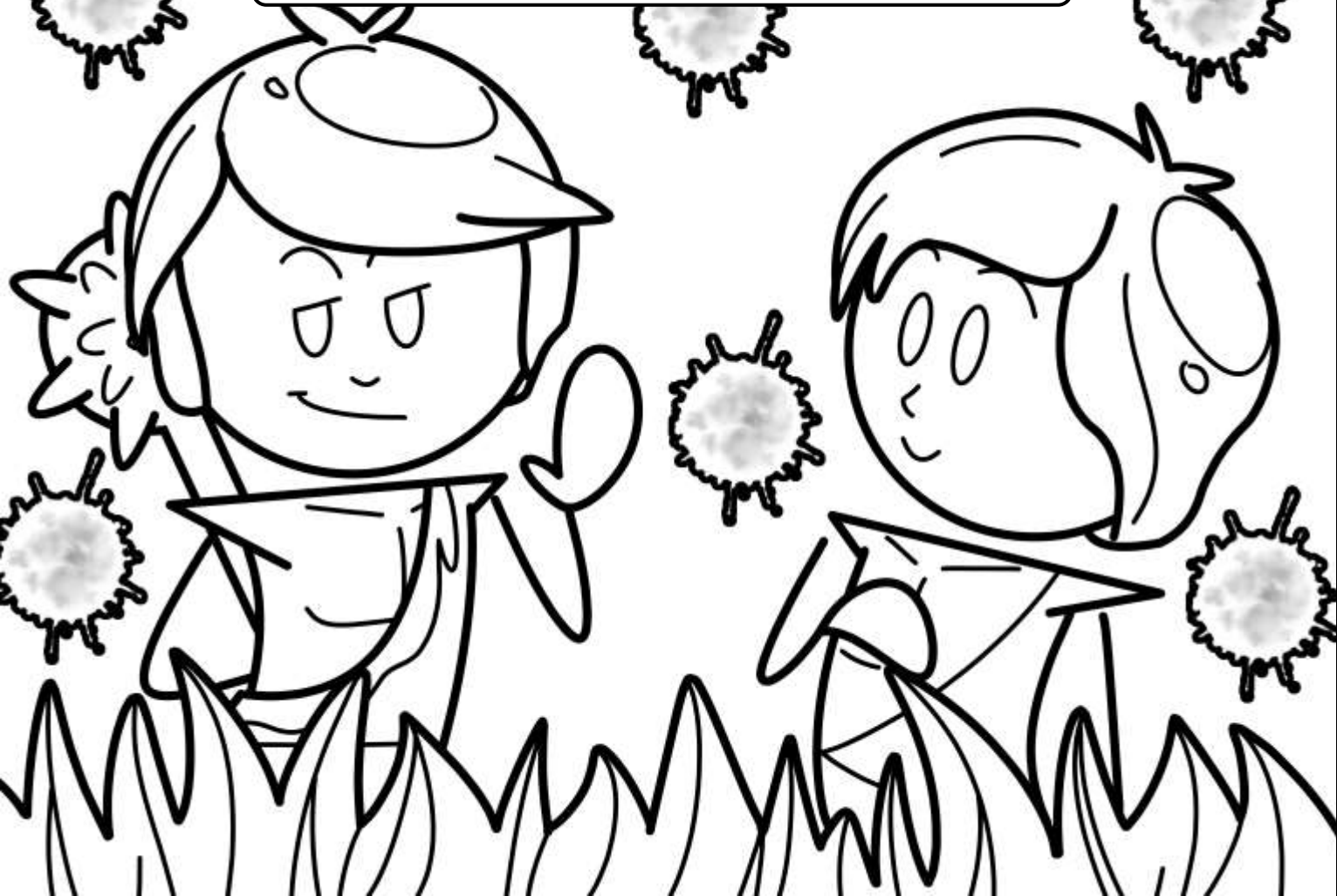


شیطان میخواهد قائن از  
برادر خود نفرت داشته باشد.





قائن به برادر خود حمله کرد و او را کشت



خداوند از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟»



« قائن به خداوند عرض کرد: «مجازات من  
زیادتر از آن است که بتوانم آنرا تحمل کنم.»





فامیل آدم

پیدایش ۴ : ۱۹ - ۵ : ۳۲

پیدایش ۴ : ۱۹

لَمَّكَ دُو زَن دَاشْت بَنَام عَادَه وَ زِلَه.





پیدایش ۴: ۲۰

عاده، یابال را به دنیا آورد و یابال جد کسانی بود  
که در خیمه زندگی می کردند و چوپان بودند.




پیدایش ۴: ۲۱

برادر او یوبال جد نوازندگان چنگ و نی بود.



پیدایش ۴: ۲۲

زله، توبل قائن را به دنيا آورد که ريخته گر هر نوع اسباب مسی و آهنی بود و خواهر توبل قائن، نعمه بود.



لَمَك به زنان خود گفت: «به حرف های من گوش کنید.  
من مرد جوانی را که به من حمله کرده بود، کشتم.

پیدایش ۴: ۲۳ - ۲۴

اگر قرار باشد کسی که قائن را بکشد هفت برابر  
از او انتقام گرفته شود، پس کسی که مرا بکشد  
هفتاد و هفت مرتبه از او انتقام گرفته می شود.»





پیدایش ۴: ۲۵

آدم و زنش صاحب پسر دیگری شدند. حوا گفت: «خدا به جای هابیل پسری به من داده است.» پس اسم او را شیت گذاشت.



پیدایش ۴: ۲۶

شیت دارای پسری شد که اسم را انوش گذاشت. در این موقع بود که مردم به پرستش نام خداوند شروع کردند.





پیدایش ۵: ۱

نام های فرزندان آدم از این قرار است. (وقتی خدا انسان را خلق کرد، او را مثل خود آفرید.



باغ عدن

پیدایش ۵ : ۲

آن ها را مرد و زن آفرید. آن ها را  
برکت داد و اسم آن ها را آدم گذاشت.





پیدایش ۵: ۳

وقتی آدم یکصد و سی ساله بود صاحب پسری شد،  
که به شکل خودش بود. اسم او را شیت گذاشت.



پیدایش ۵: ۴

بعد از آن آدم هشتصد سال دیگر زندگی کرد  
و دارای پسران و دختران دیگری شد.



و در نهصد و سی سالگی مُرد.

پیدایش ۵: ۵



وقتی شیت یکصد و پنج ساله بود، پسرش انوش به دنیا آمد. بعد از آن هشتصد و هفت سال دیگر زندگی کرد، و دارای پسران و دختران دیگر شد. او در نهصد و دوازده سالگی مُرد.

وقتی انوش نود ساله شد، پسرش قینان بدنیا آمد. بعد از آن هشتصد و پانزده سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. او در نهصد و پنج سالگی مُرد.

قینان هفتاد ساله بود که پسرش مهلائیل به دنیا آمد. بعد از آن هشتصد و چهل سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. او در نهصد و ده سالگی مُرد.



پیدایش ۵: ۱۵ - ۲۰

مَهَلْنَيْل شصت و پنج ساله بود که پسرش یارد به دنیا آمد. بعد از آن هشتصد و سی سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. او در هشتصد و نود و پنج سالگی مُرد.

یارد یکصد و شصت و دو ساله بود که پسرش خنوخ به دنیا آمد. بعد از آن هشتصد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. او در نهصد و شصت و دو سالگی مُرد.

خنوخ شصت و پنج ساله بود که  
پسرش متوشالاح به دنیا آمد.

پیدایش ۵: ۲۱





بعد از تولد متوشالحو، خنوخ سه صد سال دیگر  
زندگی کرد و همیشه رابطه نزدیکی با خدا  
داشت. او دارای پسران و دختران دیگر شد،

پیدایش ۵: ۲۲-۲۳


و جمعاً سه صد و شصت و پنج سال زندگی کرد.



پیدایش ۵: ۲۴

خنوخ در حالیکه رابطه نزدیکی با خدا داشت، ناپدید شد، زیرا خدا او را بُرد.





متوشالِح یکصد و هشتاد و هفت ساله بود  
که پسرش لَمک به دنیا آمد.

پیدایش ۵: ۲۵ - ۲۷

بعد از آن هفتصد و هشتاد و دو سال دیگر  
زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر  
شد. او در نهصد و شصت و نه سالگی مُرد.

لَمَك یکصد و هشتاد و دو ساله بود  
که پسرش برای او به دنیا آمد.

پیدایش ۵: ۲۸-۲۹



لَمَك گفت: «این پسر ما را از سختی کار زراعت  
در روی زمینی، که خداوند آنرا لعنت کرده، نجات  
می دهد.» بنابراین اسم او را نوح گذاشت.





پیدایش ۵: ۳۰ - ۳۱

لَمَّكْ بَعْدَ اَزْ اَنْ پَنجْصَدْ وَ نُوْدْ وَ پَنجْ سَالْ دِيْغَرْ  
زَنْدَگِيْ كَرْدْ وَ دَارَايْ پَسِرَانْ وَ دَخْتِرَانْ دِيْغَرْ شَدْ. اَوْ  
دَرْ سَنْ هَفْتْصَدْ وَ هَفْتَادْ وَ هَفْتْ سَالْگِيْ مُرْدْ.



پیدایش ۵: ۳۲

بعد از آنکه نوح پنجمصد ساله شد، صاحب سه پسر گردید، به نام های سام، حام و یافت.





جوبال روش های جدیدی برای  
نواختن چنگ و نی به وجود آورد.

توبل قائن راه های جدید برای ابزارهای  
برش برنز و آهن اختراع کرد.



آدم و حوا صاحب فرزندان زياد شدند.





وقتی آدم یکصد و سی ساله بود صاحب  
پسری شد، اسم او را شیت گذاشت.



آدم در نهصد و سی سالگی مُرد.



خنوخ سه صد سال دیگر زندگی کرد  
و همیشه رابطه نزدیکی با خدا داشت



متوشالِح در نهصد و شصت و نه سالگی مُرد.





نوح سه پسر داشت



## کتاب مقدس: پیدایش ۱: ۱ - ۱۷

۱ در ابتدا خدا آسمان ها و زمین را آفرید. ۲ زمین خالی و بدون شکل بود. همه جا آب بود و تاریکی آنرا پوشانیده بود و روح خدا بر روی آنها حرکت می کرد. ۳ خدا فرمود: «روشنی بشود» و روشنی شد. ۴ خدا دید که روشنی نیکوست و روشنی را از تاریکی جدا کرد. ۵ خدا روشنی را روز و تاریکی را شب نام گذاشت. شب گذشت و صبح شد. این بود روز اول.

۶ خدا فرمود: «فضا ساخته شود تا آنها را از یکدیگر جدا کند.» ۷ خدا فضا را ساخت و آب های زیر فضا را از آب های بالای فضا جدا کرد. ۸ خدا فضا را آسمان نامید. شب گذشت و صبح شد. این بود روز دوم.

۹ خدا فرمود: «آب های زیر آسمان در یک جا جمع شوند تا خشکه ظاهر گردد» و چنان شد. ۱۰ خدا خشکه را زمین نامید و آنها را که در یک جا جمع شده بودند بحر نام گذاشت. خدا دید که آنچه انجام شده بود نیکوست.

۱۱ سپس خدا فرمود: «زمین همه نوع نبات برویاند. نباتاتی که غلات و حبوبات بیآورند و نباتاتی که میوه بار آورند» و چنین شد. ۱۲ پس زمین همه نوع نبات رویانید و خدا دید که آنچه بوجود آمده بود نیکوست. ۱۳ شب گذشت و صبح شد. این بود روز سوم.

۱۴ بعد از آن خدا فرمود: «اجسام نورانی در آسمان بوجود آیند تا روز را از شب جدا کنند و روز ها، سال ها، آیات و زمان ها را نشان دهند. ۱۵ آن ها در آسمان بدرخشند تا بر زمین روشنی دهند» و چنین شد. ۱۶ پس از آن، خدا دو جسم نورانی بزرگتر ساخت، یکی آفتاب برای سلطنت در روز و یکی ماهتاب برای سلطنت در شب. همچنین ستارگان را ساخت. ۱۷ آن ها را در آسمان قرار داد تا بر زمین روشنی دهند

پیدایش ۱: ۱۸ - ۳۰

۱۸ و بر روز و شب سلطنت نمایند و روشنی را از تاریکی جدا کنند. خدا دید که نیکوست. ۱۹ شب گذشت و صبح شد. این بود روز چهارم.

۲۰ پس از آن خدا فرمود: «آبها از انواع حیوانات و آسمان از انواع پرندگان پُر شوند.» ۲۱ پس خدا جانداران بزرگ بحری و همه حیواناتی که در آب زندگی می کنند و تمام پرندگان آسمان را آفرید. خدا دید که آنچه کرده بود نیکوست. ۲۲ و همه آن ها را برکت داد و فرمود: «بارور و زیاد شوید و آب های بحر را پُر سازید و پرندگان در زمین زیاد شوند.» ۲۳ شب گذشت و صبح شد. این بود روز پنجم.

۲۴ بعد از آن خدا فرمود: «زمین همه نوع حیوانات بوجود آورد، اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک» و چنین شد. ۲۵ پس خدا همه آن ها را ساخت و دید که آنچه انجام داده بود نیکوست.

۲۶ پس از آن خدا فرمود: «حالا انسان را می سازیم. آن ها به صورت ما و به شکل ما باشند و بر ماهیان بحری و پرندگان آسمان و همه حیوانات، اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک و تمام زمین حکومت کنند.»

۲۷ پس خدا انسان را به صورت خود آفرید. انسان را به صورت خدا آفرید. آن ها را زن و مرد آفرید. ۲۸

آن ها را برکت داد و فرمود: «بارور و زیاد شوید، زمین را پُر سازید و در آن تسلط نمائید. بر ماهیان و پرندگان و تمام حیوانات روی زمین حکومت کنید.»

۲۹ و خدا گفت: «هر نوع گیاهی را که غلات و حبوبات بیاورد و هر نوع درختی را که میوه بیاورد به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. ۳۰

اما هر نوع علف سبز را برای خوراک تمام حیوانات و پرندگان آماده کرده ام.» و چنین شد.

۶ اما آب از زیر زمین بالا می آمد و زمین را سیراب می کرد.

۷ پس از آن خداوند، خدا مقداری خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت و در بینی او روح حیات دمید و او یک موجود زنده گردید.

۸ خداوند، خدا باغی در عدن که بطرف مشرق است درست کرد و آدم را که ساخته بود در آنجا جا داد. ۹ خداوند همه نوع درختان زیبا و میوه دار را در آن باغ رویانید و درخت زندگی و همچنین درخت شناسائی خوب و بد را در وسط باغ قرار داد.

۱۰ دریائی از عدن می گذشت و باغ را سیراب می کرد و از آنجا به چهار دریای دیگر تقسیم می شد. ۱۱ دریای اول پیشون است که سرزمین حویله را دور می زند. ۱۲ (در این سرزمین طلای خالص و عطر گران قیمت و سنگ عقیق وجود دارد.) ۱۳ دریای دوم جیحون است که سرزمین کوش را دور می زند.

پیدایش ۱: ۳۱ - ۲: ۱۳

۳۱ آنگاه خدا کارهای آفرینش را ملاحظه کرد و همه را از هر جهت عالی یافت. شب گذشت و صبح شد، این بود روز ششم.

۲: ۱ به این ترتیب تمام آسمان ها و زمین کامل گردید. ۲ در روز هفتم خدا همه کار آفرینش را تمام کرد و از آن دست کشید. ۳ او روز هفتم را مبارک خواند و آنرا برای خود اختصاص داد، زیرا در آن روز همه کار آفرینش را تمام کرد و از آن دست کشید. ۴ این چگونگی آفرینش آسمان ها و زمین است.

وقتی خداوند، خدا آسمان ها و زمین را ساخت، ۵ هیچ گیاه یا علف سبز در روی زمین نبود، زیرا خداوند هنوز باران در زمین نبارانیده بود و کسی نبود که در زمین زراعت کند.



## پیدایش ۲: ۱۴ - ۳: ۱

...<sup>۱۴</sup> دریای سوم دجله است که از شرق آشور می‌گذرد، و دریای چهارم فرات است.

<sup>۱۵</sup> سپس خداوند، خدا آدم را در باغ عدن جا داد تا در آن زراعت کند و از آن نگهداری نماید.<sup>۱۶</sup> خداوند به آدم فرمود: «اجازه داری از میوه تمام درختان باغ بخوری.<sup>۱۷</sup> اما هرگز از میوه درخت شناسائی خوب و بد نخوری، زیرا اگر از آن بخوری در همان روز می‌میری.»

<sup>۱۸</sup> خداوند، خدا فرمود: «خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. بهتر است که یک همدم مناسب برای او بسازم تا به او کمک کند.»<sup>۱۹</sup> پس خداوند تمام حیوانات و پرندگان را از خاک زمین ساخت و پیش آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آن‌ها خواهد گذاشت و هر نامی که آدم بر آن‌ها گذاشت همان نام آن‌ها شد.

<sup>۲۰</sup> بنابراین آدم تمام پرندگان و حیوانات را نام‌گذاری کرد، ولی هیچ یک از آن‌ها همدم مناسبی برای آدم نبود که بتواند به او کمک کند.

<sup>۲۱</sup> پس خداوند، خدا آدم را به خواب عمیقی فرو برد و وقتی او در خواب بود یکی از قبرغه‌هایش را گرفت و جای آنرا بهم پیوست.<sup>۲۲</sup> سپس از آن قبرغه زن را ساخت و او را پیش آدم آورد.<sup>۲۳</sup> آدم گفت: «این مثل خود من است.»

استخوان از استخوان‌هایم و قسمتی از بدنم.

نام او زن است، زیرا از انسان گرفته شد.»

<sup>۲۴</sup> به همین دلیل مرد پدر و مادر خود را ترک نموده با زن خود زندگی می‌کند و هر دو یک تن می‌شوند.

<sup>۲۵</sup> آدم و زنش هر دو برهنه بودند، ولی احساس خجالت نمی‌کردند.

۳: ۱ مار، از تمام حیواناتی که خداوند، خدا ساخته بود زیرکتر بود. او از زن پرسید: «آیا واقعاً خدا به شما گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»

### پیدایش ۳: ۲ - ۱۵

۲ زن جواب داد: «ما اجازه داریم از میوه تمام درختان باغ بخوریم<sup>۳</sup> بجز از میوه درختی که در وسط باغ است. خدا به ما گفته است از میوه آن درخت نخورید و حتی به آن دست نزنید، مبادا بمیرید.»<sup>۴</sup> مار جواب داد: «این درست نیست. شما نمی‌میرید. خدا این را گفت، زیرا می‌داند وقتی از آن بخورید شما هم مثل خدا می‌شوید و می‌دانید چه چیز خوب و چه چیز بد است.»

۴ زن نگاه کرد و دید آن درخت بسیار زیبا و میوه آن برای خوردن گوارا است. همچنین فکر کرد چقدر خوب است که دانا بشود. بنابراین، از میوه آن درخت گرفت و خورد. همچنین به شوهر خود داد و او هم خورد.<sup>۷</sup> همینکه آنرا خوردند به آن‌ها دانشی داده شد و فهمیدند که برهنه هستند، پس برگهای درخت انجیر را بهم دوخته خود را با آن پوشانیدند.

۸ عصر آن روز شنیدند خداوند، خدا در باغ راه می‌رود، پس خود را پشت درختها پنهان کردند.

۹ اما خداوند، خدا آدم را صدا کرد و فرمود: «کجا هستی؟»<sup>۱۰</sup> آدم جواب داد: «چون صدای تو را در باغ شنیدم ترسیدم و پنهان شدم، زیرا برهنه هستم.»<sup>۱۱</sup> خدا پرسید: «چه کسی به تو گفت که برهنه هستی؟ آیا از میوه درختی که به تو گفتم نباید از آن بخوری، خوردی؟»<sup>۱۲</sup> آدم گفت: «این زنی که تو او را همدم من کردی، آن میوه را به من داد و من خوردم.»<sup>۱۳</sup> خداوند، خدا از زن پرسید: «چرا این کار را کردی؟» زن جواب داد: «مار مرا فریب داد که از آن بخورم.»

۱۴ سپس خداوند، خدا به مار فرمود: «چون این کار را کردی، از همه حیوانات ملعونتر هستی. بر روی شکمت راه می‌روی و در تمام مدت عمرت خاک می‌خوری.»<sup>۱۵</sup> در بین تو و زن دشمنی می‌اندازم. نسل تو و نسل وی همیشه دشمن هم می‌باشند. او سر تو را می‌شکند و تو گری پای او را می‌گری.»

۲۲ پس خداوند، خدا فرمود: «حالا آدم مثل ما شده و می داند چه چیز خوب و چه چیز بد است. مبدا از درخت حیات نیز بخورد و برای همیشه زنده بماند.»<sup>۲۳</sup> بنابراین، خداوند، خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا در روی زمین، که از آن بوجود آمده بود، به کار زراعت مشغول شود.<sup>۲۴</sup> خداوند آدم را از باغ عدن بیرون کرد و نگهبانانی در طرف شرق باغ عدن گماشت و شمشیر آتشی را که به هر طرف می چرخید در آنجا قرار داد تا کسی نتواند به درخت زندگی نزدیک شود.

۴: ۱ پس از آن آدم با زن خود، حوا، همبستر شد و او حامله شده پسری به دنیا آورد. حوا گفت: «خداوند پسری به من بخشیده است.» بنابراین، اسم او را قائن گذاشت.<sup>۲</sup> حوا بار دیگر حامله شد و پسری به دنیا آورد و اسم او را هابیل گذاشت. هابیل چوپان و قائن دهقان شد.<sup>۳</sup> پس از مدتی قائن مقداری از محصول زمین خود را به عنوان هدیه پیش خدا آورد.

### پیدایش ۳: ۱۶ - ۴: ۳

۱۶ به زن فرمود: «درد و زحمت تو را در ایام حاملگی و در وقت زائیدن بسیار زیاد می کنم. تو به عشق شوهرت محتاج می باشی و اختیار تو به دست او می باشد.»

۱۷ به آدم فرمود: «تو به حرف زنت گوش دادی و از درختی که به تو گفته بودم نخوری، خوردی. به خاطر این کار تو، زمین لعنت شد و تو باید در تمام مدت زندگی با سختی کار کنی تا از زمین خوراک به دست بیاوری.<sup>۱۸</sup> زمین خار و علف های هرزه می رویاند و تو نباتات صحرا را می خوری.<sup>۱۹</sup> با زحمت و عرق پیشانی از زمین خوراک به دست می آوری، تا روزی که به خاک، یعنی خاکی که از آن به وجود آمده ای، برگردی. تو از خاک هستی و دوباره خاک می شوی.»

۲۰ آدم اسم زن خود را حوا گذاشت چون او مادر تمام انسانها است.<sup>۲۱</sup> خداوند، خدا از پوست حیوانات برای آدم و زنش لباس تهیه کرد و به آن ها پوشانید.

## پیدایش ۴: ۴ - ۱۸

۴ هابیل هم اولین بره گله خود را آورد و قربانی کرد و بهترین قسمت آنرا به عنوان هدیه به خدا تقدیم نمود. خداوند از هابیل و هدیه او راضی گشت،<sup>۵</sup> اما قائن و هدیه او را قبول نکرد. قائن از این خاطر قهر شد و سر خود را به زیر انداخت. <sup>۶</sup> خداوند به قائن فرمود: «چرا قهر شدی و سر خود را به زیر انداختی؟<sup>۷</sup> اگر رفتار تو خوب باشد قربانی تو قبول می شود. ولی اگر خوب نباشد، گناه بر در، در کمین تو است و می خواهد بر تو غالب گردد. اما تو باید او را مغلوب کنی.»

<sup>۸</sup> بعد، قائن به برادر خود هابیل گفت: «بیا باهم به مزرعه برویم.» و وقتی در مزرعه بودند، قائن به برادر خود حمله کرد و او را کشت. <sup>۹</sup> خداوند از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟» او جواب داد: «نمی دانم. مگر من نگهبان برادرم هستم؟» <sup>۱۰</sup> خداوند فرمود: «چه کار کرده ای؟ خون برادرت از زمین برای انتقام پیش من فریاد می کند. <sup>۱۱</sup> حالا تو در روی زمین، ملعون شده ای و زمین دهان خود را باز کرده تا خون برادرت را از دست تو بنوشد.

<sup>۱۲</sup> وقتی زراعت کنی زمین دیگر برای تو محصول نمی آورد و تو در روی زمین پریشان و آواره می شوی.» <sup>۱۳</sup> قائن به خداوند عرض کرد: «مجازات من زیادتیر از آن است که بتوانم آنرا تحمل کنم. <sup>۱۴</sup> تو مرا از کار زمین و از حضور خود بیرون رانده ای. من در جهان آواره و پریشان می شوم و هر که مرا پیدا کند، مرا می کشد.» <sup>۱۵</sup> خداوند فرمود: «نی، اگر کسی تو را بکشد، هفت برابر از او انتقام گرفته می شود.» سپس خداوند یک نشانی بر قائن گذاشت تا هر که او را ببیند، او را نکشد. <sup>۱۶</sup> قائن از حضور خدا رفت و در جایی بنام نُود (یعنی سرگردانی) که در شرق عدن است ساکن شد.

<sup>۱۷</sup> قائن و زنش دارای پسری شدند و اسم او را خنوخ گذاشتند. قائن شهری بنا کرد و آنرا بنام پسر خود، خنوخ، نام گذاری کرد. <sup>۱۸</sup> خنوخ صاحب پسری شد و اسم او را عیراد گذاشت. عیراد پدر مَحْوِیائیل بود. مَحْوِیائیل دارای پسری شد که اسم او را مَتَوْشائیل گذاشت. مَتَوْشائیل پدر لَمک بود.



۲۶ شیت دارای پسری شد که اسم را انوش گذاشت. در این موقع بود که مردم به پرستش نام خداوند شروع کردند.

۵: نام های فرزندان آدم از این قرار است. (وقتی خدا انسان را خلق کرد، او را مثل خود آفرید. <sup>۲</sup> آن ها را مرد و زن آفرید. آن ها را برکت داد و اسم آن ها را آدم گذاشت.) <sup>۳</sup> وقتی آدم یکصد و سی ساله بود صاحب پسری شد، که به شکل خودش بود. اسم او را شیت گذاشت. <sup>۴</sup> بعد از آن آدم هشتصد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگری شد. <sup>۵</sup> او در نهمصد و سی سالگی مُرد.

<sup>۶</sup> وقتی شیت یکصد و پنج ساله بود، پسرش انوش به دنیا آمد.

پیدایش ۴: ۱۹ ، ۵: ۷

۱۹ لَمَك دو زن داشت بنام عاده و زله. <sup>۲۰</sup> عاده، یابال را به دنیا آورد و یابال جد کسانی بود که در خیمه زندگی می کردند و چوپان بودند. <sup>۲۱</sup> برادر او یوبال جد نوازندگان چنگ و نی بود. <sup>۲۲</sup> زله، توبل قائن را به دنیا آورد که ریخته گر هر نوع اسباب مسی و آهنی بود و خواهر توبل قائن، نومه بود.

<sup>۲۳</sup> لَمَك به زنان خود گفت: «به حرف های من گوش کنید. من مرد جوانی را که به من حمله کرده بود، کشتم. <sup>۲۴</sup> اگر قرار باشد کسی که قائن را بکشد هفت برابر از او انتقام گرفته شود، پس کسی که مرا بکشد هفتاد و هفت مرتبه از او انتقام گرفته می شود.»

<sup>۲۵</sup> آدم و زنش صاحب پسر دیگری شدند. حوا گفت: «خدا به جای هابیل پسری به من داده است.» پس اسم او را شیت گذاشت.

## پیدایش ۵: ۷ - ۲۶

۷ بعد از آن هشتصد و هفت سال دیگر زندگی کرد، و دارای پسران و دختران دیگر شد. <sup>۸</sup> او در نهمصد و دوازده سالگی مُرد.

۹ وقتی انوش نود ساله شد، پسرش قینان بدنیا آمد. <sup>۱۰</sup> بعد از آن هشتصد و پانزده سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. <sup>۱۱</sup> او در نهمصد و پنج سالگی مُرد.

۱۲ قینان هفتاد ساله بود که پسرش مهلائیل به دنیا آمد. <sup>۱۳</sup> بعد از آن هشتصد و چهل سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. <sup>۱۴</sup> او در نهمصد و ده سالگی مُرد.

۱۵ مهلائیل شصت و پنج ساله بود که پسرش یارد به دنیا آمد. <sup>۱۶</sup> بعد از آن هشتصد و سی سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. <sup>۱۷</sup> او در هشتصد و نود و پنج سالگی مُرد.

۱۸ یارد یکصد و شصت و دو ساله بود که پسرش خنوخ به دنیا آمد. <sup>۱۹</sup> بعد از آن هشتصد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. <sup>۲۰</sup> او در نهمصد و شصت و دو سالگی مُرد.

۲۱ خنوخ شصت و پنج ساله بود که پسرش متوشالاح به دنیا آمد. <sup>۲۲</sup> بعد از تولد متوشالاح، خنوخ سه صد سال دیگر زندگی کرد و همیشه رابطه نزدیکی با خدا داشت. او دارای پسران و دختران دیگر شد، <sup>۲۳</sup> و جمعاً سه صد و شصت و پنج سال زندگی کرد. <sup>۲۴</sup> خنوخ در حالیکه رابطه نزدیکی با خدا داشت، ناپدید شد، زیرا خدا او را بُرد.

۲۵ متوشالاح یکصد و هشتاد و هفت ساله بود که پسرش لَمک به دنیا آمد. <sup>۲۶</sup> بعد از آن هفتصد و هشتاد و دو سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.

## متو شالح

پیدایش ۵: ۲۷ - ۳۲

۲۷ او در نهصد و شصت و نه سالگی مُرد.

۲۸ لَمَك یکصد و هشتاد و دو ساله بود که  
پسرش برای او به دنیا آمد. ۲۹ لَمَك گفت:  
«این پسر ما را از سختی کار زراعت در روی  
زمینی، که خداوند آنرا لعنت کرده، نجات  
می دهد.» بنابراین اسم او را نوح  
گذاشت. ۳۰ لَمَك بعد از آن پنجمصد و نود و  
پنج سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و  
دختران دیگر شد. ۳۱ او در سن هفتصد و  
هفتاد و هفت سالگی مُرد.

۳۲ بعد از آنکه نوح پنجمصد ساله شد،  
صاحب سه پسر گردید، به نام های سام،  
حام و یافت.





Adam

Eve

رفت؟





شیطان + خشونت؟



سپیل؟!!

کشتی؟





ادامه دارد...

پیدایش ۶ - ۹ ( کتاب ۲ )

[www.MrMacBible.com](http://www.MrMacBible.com)

